



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

گرچه به مناسبت بحث تعلم علوم از غیر اهل بیت وارد این بحث کلی شدیم اما خود بحث فی حد نفسه می توانست مستقل مطرح بشود به این شکل که آیا به طور کلی می شود از غیر مؤمن و مسلم علمی را فرا گرفت و دانش‌هایی را اخذ کرد یا نه؟

بررسی اجمالی روایات اخذ علم

اگر با این نگاه کلی به قضیه نگاه بکنیم با قطع نظر از روایاتی که در خصوص علوم غیر اهل بیت بود می شود گفت که دو طایفه روایات داریم که باید نسبت میان این‌ها و همین طور نسبت این‌ها را با روایاتی که درباره علوم غیر اهل بیت بود، سنجید.

۱- دسته‌ای از روایات می گوید علم را از هر جا که هست بگیرید و مقید نشده به اینکه از مؤمن یا مسلم باشد و یک اطلاق این شکلی دارد.

۲- در مقابل آن روایاتی وجود دارد که محدودیت‌هایی را گذاشته است.

یکی دو روایتی که اطلاق یا تعمیمی داشت نسبت به اینکه علم را از هر جا اخذ بکنید، خواندیم. روایت ۴۲ که «خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ عَمَلِهِ»^۱ را معنا کردیم و از آن گذشتیم.

۳- دسته‌ای دیگر از روایات هست که بخصوص در مورد اخذ حکمت از منافق وارد شده است حدود ۱۰ روایت به این مضمون داریم که حکمت را از منافق هم باشد، بگیرید.

^۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۷.



أخذ روایت حتی از منافق

روایت اول

این روایات در جلد دوم کتاب العلم باب ۱۴ صفحه ۹۷ است. در این باب روایات متعددی وارد شده است. در محاسن برقی است از محمد بن علی عن وهیب بن حفص عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) که یک سند آن این است یک سند هم دارد؛ دو سند دارد و فرمودند که «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصِ بْنِ حَفْصَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- وَ حَدَّثَنِي الْوَشَاءُ عَنِ الْبَطَّائِنِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ كَلِمَةَ الْحِكْمَةِ لَتَكُونُ فِي قَلْبِ الْمُنَافِقِ فَتَجَلْجَلُ حَتَّى يُخْرِجَهَا»^۲

فتجلجلُ یا فتجلجلُ که تجلجلُ که یا افتاده، تجلجلُ تتحرک، معنای آن تضراب است، اضطراب دارد، کلمه حکمت و حکمت در قلب منافق وصله ناچسبی است با یک اضطراب در درون او وجود دارد تا اینکه او کلمه حکمت را از خود بیرون کند.

روایت دوم

با این مضمون روایات دیگری هم آمده مثلاً روایت ۴۱ دارد که «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۳ البته این روایت محاسن است که علی بن سیف نقل می‌کند، روایت مقطوعه است قسمت عمده‌ای از اسناد روایت در حدیث ۴۱ نیست. عبارت این است که «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» حکمت را ولو از مشرک هم باشد بگیر.

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۷.

۳- همان.



روایت سوم

در حدیث ۵۶ که از نهج البلاغه است «خُذُوا الْحِكْمَةَ» امیرالمؤمنین فرمودند: «أني كانت» هر جا بود حکمت را بگیر «خُذِ الْحِكْمَةَ أَنِّي كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَخْلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَيَّ صَوَاحِبَهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ»^۴ تا به مؤمنی برسد.

روایت چهارم

باز حدیث ۵۷ به همین معنا است «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ»^۵ در امالی مفید که سند آن تام نیست.

روایت پنجم

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْمُفِيدِ الْجَرَجَرَانِيِّ عَنِ الْمُعَمَّرِ أَبِي الدُّنْيَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا»^۶ مؤمن دنبال علم و دانش است هر جا آن را بیابد احق به این هست و باید آن را اخذ بکند. پس روایات ۵۷ و ۵۶ و ۵۸ از همین باب که صفحه ۹۹ است، همین مضمون را دارد. قریب به این مضامین در روایات دیگری هم هست. نکته‌ای در منبع شناسی عرض بکنم، اخیراً آقای ری شهری کتابی بنام «العلم والحكمة في الكتاب والسنة» را منتشر کرده‌اند، در واقع بخش‌های پراکنده‌ای که در کتاب میزان الحکمه است در این کتاب به شکل مبسوط و جامع آمده است و تا حدی منبع خوبی برای بحث‌های تعلیم و تعلم است البته نواقصی هم دارد، مثلاً همین بحث یک روایت خوبی دارد که آنجا نیامده است. کتاب خوبی است و در کل کارهای تعلیم و تربیت نیاز به آن دارید.

۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۹.

۵ - همان.

۶ - همان.



همین روایات در آنجا هم آمده است که من آدرس آن را ندارم. خوبی کتاب این است که روایت عامه هم آورده است. همین روایت فی القلب المنافق، «الْحِكْمَةُ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ» و «فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ».

جمع‌بندی روایات

ما پنج روایات آوردیم، روایات شیعی است و از خاصه نقل شده است اما همین مضمون به صورت مکرر در منابع عامه هم آمده است که حکمت را از هر جا که هست بگیرد. به نظر می‌آید یکی از مواردی که در حد یک نوع استفاضه اطمینان آور است و نیازی به بررسی سندی ندارد، خود این مضمون را هم شیعه و هم سنی دارد و جای تصور مشکلی در قضیه نیست البته ما برای تصحیح آن خیلی نیاز به آن طریق نداریم برای این‌که در بین این روایات بعضی از درست است و سند آن قابل تصحیح است. همان یکی که باشد کافی است. اولین روایت، روایت ۴۴ است که دو سند دارد که در محاسن برقی است. محمد بن علی عن وهب بن حفص عن ابی بصیر که ظاهراً درست باشد احتمالاً محمد بن علی بن محبوب باشد، آن هم وهب بن حفص است که توثیق دارد، ابی بصیر هم توثیق دارد. از امام صادق (ع). ظاهراً سند درست است با تردیدی که در محمد بن علی دارم، چون محمد بن علی نام مشترک میان افراد متعددی است و اینکه اینجا کدام است من تا حدی اطمینان دارم، اطمینان کامل ندارم ولی ظاهراً درست باشد، روی محمد بن علی باید دقت ثانوی بکنیم.

بحث رجالی

ابی بصیر

البته راجع به ابی بصیر در رجال بحث‌های خیلی طولانی و مبسوطی است ابی بصیر بین چند تا مشترک بوده است، ولی معمولاً ابی بصیر که در روایات ما می‌آید همه تلقی به قبول است این یک سند است. همین حدیث سند دیگری دارد که حسن بن علی و شاء است که معتبر است عن البطائنی عن ابی بصیر؛ بطائنی همان حمزه بطائنی است که از وکلای امام موسی بن جعفر (ع) بود و بعد از آن حضرت جزء واقفیه شد، پول‌های زیادی نزد او بود و به خاطر همان هم یکی از کسانی که منشأ پیدایش واقفیه شد، بطائنی است که سر آن، این بود که وکیل بود و پول



زیادی دست او بود و این را ترویج کرد که امام موسی بن جعفر (ع) غائب هستند و از دنیا نرفته‌اند، جریان واقفیه درست شد. اگر کسی تاریخ زمان امام رضا (ع) را ببیند جریان واقفیه یک جریان انحرافی بود که اکثریت بسیار معتنابهی از شیعه را طرف خود کشید (قول به وقف) علت این بود که تعداد افراد برجسته و مشارب البنان بود که معتقد به وقف شدند و دلایل دیگری که دارد. قضیه وقف خیلی جا افتاد و یک جبهه جدیدی در که مقابل امام رضا (ع) گشوده شد قول به وقف بود که شاید در زمان ائمه قبلی به این شکل نبود، البته در زمان امام سجاد (ع) هم چنین چیزی بود ولی زمان امام رضا (ع) قول به وقف خیلی برجسته مطرح شد.

علی بن حمزه بطائنی

یکی از چهره‌های خیلی مؤثر در پیدایش طبقه واقفیه علی بن حمزه بطائنی بود. راجع به روایات علی بن حمزه بطائنی خیلی بحث است که آیا می‌شود به روایات این شخص اعتماد کرد یا نه؟

۱- یک نظر این که مطلقاً نمی‌شود؛

۲- یک نظر این است که مطلقاً می‌شود؛

۳- یک نظر این است که روایات او که از قبل از وقف است قابل اعتماد است و روایاتی که بعد از وقف است، قابل اعتبار نیست و بعید نیست این نوع روایاتی که با یک واسطه از امام صادق (ع) نقل می‌کند، جزء وقف باشد.

البته خیلی جاها شبهه موضوعیه است که از قبل است یا بعد، -یکی از خاطراتی که فراموش نمی‌کنم ما تازه رفته بودیم درس مرحوم آقای حائری حدود ۳ و ۴ سالی درس خمس و اصول ایشان رفتیم، به مناسبت یک روایتی از همین بطائنی در کتاب خمس یا جاهای دیگر ایشان مطرح کردند و همان‌جا یک اخلاقی گفتند که هم خودشان سخت گریه کردند و هم جمع را فوق‌العاده منقلب کرد و خیلی روی این درس اخلاقی تکیه داشتند که به‌هرحال هوای نفس به خاطر اینکه مقامی و موقعیتی و پولی داشت عملاً یک اعتقاد باطلی را رواج داد به حدی که دیگر چهره محدث برجسته صاحب روایات و اخبار زیاد مورد لعن ائمه قرار گرفت.



در این روایت اگر شبهه محمد بن علی را رفع بکنیم که ظاهراً هم رفع شده باشد محمد بن علی موثق است، روایات معتبر دارد ولی مجموعاً که ببینیم تعدد روایات و اینکه عامه هم نقل کرده‌اند، شاید تا حدی اطمینان هم بیاورد سند هم دارد.

دیدگاه‌های موجود در روایات بطائنی

در روایات بطائنی سه دیدگاه وجود دارد؛

۱- بعضی می‌گویند به لحاظ نقلی و خبری آدم موثقی بوده است مگر اینکه که در بحث‌های اعتقادی چیزی آمده باشد والا ثقه است؛

۲- به خاطر فساد عقیده‌ای که پیدا کرد هیچ وثوقی ندارد؛

۳- قبل از وقف و بعد از وقف تفاوت پیدا می‌کند. برای اینکه تشخیص بدهیم که قبل از وقف است یا بعد از وقف، باید قرائنی پیدا بکنیم والا شبهه موضوعیه می‌شود. نمی‌دانیم قبل از وقف نقل کرده است یا بعد از وقفش نقل کرده است. البته خروج از این شبهه موضوعیه روی این دیدگاه هم خیلی مشکل است.

نحوه اخذ موضوع یکی از بزنگاه‌های فقهی که اگر کسی بتواند نوع موضوع را و نوع جریان اصول را تشخیص بدهد واقعاً مجتهد است.

این در بحث استصحاب سه نوع می‌شود و اگر شک بکنیم که کدام را باید اخذ کرد، آن مبنا است که لزومی ندارد وارد آن بشویم. نیازی به این نداریم چون آن طرف را باید احراز بکنیم مجرد تردید ولو که مثبت و محرز برای وثوق آن نداریم کافی است برای اینکه کنار برود، یعنی نیاز به استصحاب نداریم. همین‌که دلیلی برای ما اثبات وثوق نمی‌کند و احراز وثوق نمی‌کنیم و نمی‌توانیم اخذ به خبر آن بکنیم، لازم نیست عدم وثوق را احراز بکنیم.

این از جاهایی است که می‌گویند در رتبه شک تکلیف حکم معلوم می‌شود، لازم نیست که اصل بیاید و رفع شک بکند و به مجرد شک حکم روشن است، نیازی نیست که جریان اصل بیاید و وضع را مشخص بکند. در پاره‌ای از موارد به مجرد شک وضع ما را مشخص می‌کند و نیازی به اجرای اصل نداریم این در بعضی از موارد نادر است خیلی کم می‌شود، یکی از آن‌ها اینجا است یعنی همین‌که شما نمی‌توانید احراز وثوق بکنید، محرز برای وثوق



نبود، خبر کنار می‌رود، لازم نیست برای اینکه خبر را کنار بگذارید، احراز عدم وثوق بکنید، بلکه آن طرف لازم است. دلیل یا اصلی که برای شما احراز وثوق نکرد در رجال کتاب تنقیح المقال مرحوم مامقانی که متأسفانه چاپ جدید هم نشده از همان چاپ‌های قدیمی قطور و بزرگ است، خیلی کتاب ارزشمندی است یعنی اگر کسی آن را ببینید به خوبی حس می‌کند که آقای خوئی همه‌جا نوعی تعلیقه برای آن می‌زند.

تنقیح المقال مامقانی سه جلدی است و بحث علی بن حمزه بطائنی را مفصل بحث کرده است و اگر کسی در رجال کتاب تنقیح المقال و معجم آقای خوئی را داشته باشد، تقریباً نیاز او را برطرف می‌کند. تنقیح المقال خیلی کتاب ارزشمندی است. علی بن حمزه بطائنی حتی نوع بحث را سه قول کرده است و یکی یکی بحث کرده است و شبهه موضوعیه را مطرح کرده است.

دسته‌ای دیگر از روایات

این دسته‌ای دیگر از روایات است که «خذاالحکمه ولو من المشرکین» «خذاالحکمه ولو من المنافق» یا با تعلیل‌هایی که شده است.

روایت اول

نظیر آن از همین مقوله روایت ۳۹ هست که مرفوعه است، در محاسن برقی است علی بن عیسی قاسانی، عن ابن مسعود میسری که خود این‌ها توثیق ندارند بعد هم دارد رفعه؛ مرفوعه است.

قال، قال المسیح (ع) نقل می‌کنند که به حضرت عیسی (ع) فرمودند که؛ «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ»^۷ «كُونُوا نِقَادَ الْكَلَامِ فَكُمْ مِنْ ضَلَالَةِ زُخْرِفَتْ بَايَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ الدَّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ النَّظْرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَالْبُصْرَاءُ بِهِ خُبْرَاءُ»^۸

^۷ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۹۶.

^۸ - همان.



روایت دوم

با کمی تفاوت حدیث ۴۰ هم هست، محاسن برقی، نوفلی عن السکونی نقل کرده است این سند همان سند مورد بحث است که نوفلی عن السکونی از امام صادق (ع) دارد عن ابائه (ع) عن رسول الله (ص): «غَرِيبَتَانِ كَلِمَةٌ حُكْمٌ مِنْ سَفِيهِ فَأَقْبَلُوهَا وَ كَلِمَةٌ سَفَهٌ مِنْ حَكِيمٍ فَأَغْفِرُوهَا»^۹ حکمتی که از یک آدم گمراهی است، حکمتی که از سفیه، صادر می‌شود، بپذیرید و سفاهتی که از حکیم صادر می‌شود چشم‌پوشی و عیب‌پوشی بکنید. این سند نوفلی عن السکونی که بارها در فقه مواجه شده‌اید بحث دشوار و مشکل این سند که شاید هزارها، صدها روایت داریم - صدها دیگر قطعی است - که نوفلی عن السکونی از امام صادق (ع) نقل می‌کند. مشکل این است که سکونی عامی است ولی توثیق دارد، نوفلی توثیق ندارد و این معضل فقهی شده است، طرق چندگانه‌ای برای تصحیح نوفلی وجود دارد، چیزی که آقای تبریزی و این‌ها به آن معتقد هستند همان قاعده است که می‌گویند؛ فرد شناخته‌شده و مشهور، اگر توثیقی از مشاهیری باشد و تضعیف و قدحی در باب او وارد نشود، خود این نوعی توثیق است و وثاقت او را می‌رساند. آدم شناخته‌شده و مشارب البنان اگر در کتب رجال ما که در صدد نقل قدح‌ها بودند و مخصوصاً که شناخته‌شده است مثل نوفلی که این‌همه روایت دارد، این نشان می‌دهد که وثاقت دارد و قدحی ندارد، این چیزی است که آقای تبریزی می‌فرمودند و خیلی چیزها را با همین مبنا درست می‌کردند از جمله کل روایات نوفلی عن السکونی.

ما فی الجملة این را قبول داریم، البته با یک مقدار محدودتر از دایره‌ای که ایشان کمی توسعه می‌دادند ولی فکر می‌کنم در مثل نوفلی و این‌ها شاید قابل قبول باشد.



روایت سوم

غیر از دو سه روایتی که نقل کردیم، نظیر این، روایت ۶۶ هم هست «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا»^{۱۰} این روایات در این مضمون وارد شده است که حکمت و علم را از هر جا بگیرد. در اینجا حکمت بود در حدیث ۴۲ که روایت معتبره و حدیث قدسی بود این بود که؛ «خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ»^{۱۱} علم را از هر که علم دارد بگیرد.

ما باشیم و خود این روایات، اولاً نمی‌شود گفت این روایات مطلق هر علمی را می‌گوید، وقتی مقابل روایاتی که می‌گوید علم را از غیر اهل بیت نگیرید، بگوییم آن در مورد علم‌های دینی است و این در مورد چیزهای دیگر است، اطلاق و تقییدی که ممکن است تصور بشود، اینجا جای آن نیست، علت این است که مورد اینها حکمت است؛ حکمت هم سروکار با سعادت انسان و اینها دارد.

مفهوم حکمت در روایات

اینکه حکمت یعنی چه؟ روایات زیادی وارد شده است کتاب «العلم والحکمه» راجع به تعریف حکمت است، در مورد خود حکمت خیلی روایات آمده است، حکمت قرآن است، حکمت معرفت امام است، حکمت معرفت احکام است آنچه مسلم است هر کدام از آنها را معنا بکنیم، سروکار حکمت با سعادت انسان و عمل و شخصیت و منش انسان است نه علوم فیزیک و ریاضی که اصالتاً از شخصیت انسان جدا است و نقش برجسته‌ای ندارد.

جمع‌بندی بحث

بنابراین نمی‌شود گفت اینها مخصوص علم‌های دیگر است، علم‌های مربوط به سعادت و اینها را هم می‌گیرد. این یک نکته در فهم این روایت است.

^{۱۰} - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۱۰۵.

^{۱۱} - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۹۷.



- من حیث المجموع سند بعضی از این روایات درست است و این مفاد را می‌توانیم از آن به دست بیاوریم که علم و حکمت و معارف را از منافق و مشرک و غیر هم می‌شود گرفت. این طایفه دوم از روایات است.

- یک دسته از روایات در خصوص معارف از غیر اهل بیت ما را منع کرده بودند که آن را با قرائن داخلی معنا کردیم که این منع، مطلق و بالذات موضوعیت ندارد، بلکه منع درجایی است که منشأ تأثر یا تقویت آن‌ها بشود و با یکی از آن چیزها آمیخته باشد. این هم دسته دوم روایات است که به صورت مطلق یا بخصوص در حکمت می‌گویند علم‌ها را از هر جایی فرابگیرید که اگر بعضی از آن مطلق باشد، همه علوم را می‌گیرد، اگر هم همه علوم را نگیرد، قدر متیقن آن علم‌های مربوط به حکمت است.

این روایات با روایاتی که می‌گویند از غیر شیعه چیزی نگیرید، جمع آن دودسته روایات به اطلاق و تقيید نیست، بلکه به این است که اینجا فرض گرفته شده است که حکمت است؛ یعنی وقتی که صادر می‌شود آدم می‌داند که حکمت است، این کتاب را که می‌خواند یا این درس را که از مشرک یا منافق می‌گیرد که می‌داند درست است و این طور نیست که در یک اموری که مشکوک است، بخواهد آن را حجت قرار بدهد، اعتماد نکند، تحت تأثیر عقاید ویژه آن‌ها قرار بگیرد، شاهد آن‌هم در خود عبارت‌های اینجا است، یعنی روایاتی که خواندیم محور آن‌همه جا حکمت است و وقتی هم می‌گوید «خذا الحکمه ولو من المشرکین» یا «ولو من المنافق» یا «الحکمه ضالّه المؤمن» مفروض این است که معلوم است که این حکمت است اما در جایی که می‌گویند از آن‌ها نگیرید برای اینکه در امور مشتبه است، اگر دینتان را از یک عالم سنی بگیرید، هر چه او از پیغمبر (ص) و دین نقل می‌کند بگیرید، معلوم است که راه باطلی می‌روید، یعنی در یک وادی گمراهی قدم برمی‌دارید، در یک فضای مبهم و مشتبه جلو می‌روید، در چنین جایی ما را منع کرده‌اند.

همان طور که در خود روایات هم قرینه بود، می‌گفتیم که آن روایات چند قید دارد و در محدوده معارف دینی است، آن‌هم در جایی که در واقع نوعی تدین و اعتقاد از آن پیدا بشود.



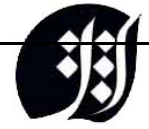
این نکته را می‌خواهیم بر آن بیفزاییم، یعنی در جایی است که نوعی شبهه و اشتباه و مشتبه بودن در آن باشد والا اگر چیزهایی است که توهم خلاف در آن نمی‌رود، معلوم است حرف درستی است و با عقل و منطق جور است، هیچ جایی گیری ندارد، چه عیبی دارد انسان چیزهایی یاد بگیرد؟

عین این که کسی برود خارج مثلاً روانشناسی یا علوم دیگری بخواند و جاهایی که شبهه‌ناک می‌شود هم توجه داشته باشد ولی اینکه راه زندگی را یاد می‌دهند، حتی ممکن است در علوم انسانی و این‌ها تأثیر روی خود او بگذارد یعنی از شیوه‌ها و روش‌هایی که می‌آموزند انسان می‌تواند در زندگی سعادت‌مند خود هم از آن‌ها استفاده بکند، عیبی ندارد. مانعی ندارد که حکمت از جاهای دیگری گرفته بشود، اما اگر حکمت نیست یا نمی‌دانیم حکمت است یا نه؟ روایات شامل آن نمی‌شود. حکمت، مسائل حقی است که ابزار و وسایلی یا محتوایی برای سعادت من فراهم می‌کند یعنی دانش‌هایی که یا محتوای سعادت ما هستند یا ابزار و وسایل سعادت ما هستند. چطور خودتان را بسازید، چگونه عمل کنید؟ چیزهایی که عقلی و منطقی و درست است و می‌دانیم که باطل نیست.

بررسی روایت «خذوا العلم»

در روایت «خذوا العلم» تعبیر علم داریم و مطلق است اینکه این را از آن‌ها جدا کردم به خاطر این است. غیر از روایات «خذوا العلم» یا موضوع همه حکمت است یا حق است. این دو موضوع را دارد در درون این دو موضوع هم چیزهایی که مشتبه نیست نهفته است. وقتی هم چیزهای مقابل آن را ملاحظه بکنیم ارتکازات عقلی این قید هم در آن می‌آید که مشتبه نیست و در آن تدین به او و اخذ معارف از او در حیطه‌ای که معلوم نیست که حق است یا باطل است نیست.

به عبارت دیگر در جایی است که مشرک یا منافق، معیار حق و باطل برای من نشده باشد، می‌دانم مطلب حق است منتها او می‌گوید، روایت می‌گوید این مانعی ندارد، این روایات با روایاتی که قبلاً درباره اخذ معارف دینی از غیر شیعه می‌گفتیم، دو موضوع متفاوت است و در آن تعارض نیست. آن‌ها در معارف دینی بود که همراه با تدین یا تقویت بشود و در اموری که جای شبهه است و اخذ معارف از آن‌ها محل تردید است، می‌گوید این را نگیرید.



در صورتی که همراه با تدین یا اعتقاد بشود یا تقویت آن‌ها نشود، بگیرید. روایاتی داشتیم که می‌گفت که حقایقی هم در دست آن‌ها هست با قرائنی که در خود بحث اخذ از غیر شیعه گفتیم.

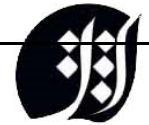
در دایره اخذ معارف از غیر شیعه و عامه دودسته روایات بود، جمع کردیم و با قرائنی داخلی به این مضمون رسیدیم. این مضمون منافاتی با مضمونی که اینجا گفته شده است ندارد، آن می‌گوید در اموری که باید از اهل بیت گرفت ملاک اهل بیت است، حق و باطلی در درون آن محتوا تعیین شده نیست که آدم با عقل خود بتواند تشخیص دهد؛ اما این روایات می‌گویند که چیزهای حق و روشن را بگیرید، این اطلاق هم دارد، بعضی از آن‌ها دارد من المشرك، بعضی از آن‌ها دارد من المنافق، اهل باطل، مفاهیمی دارد که هم مشرک را می‌گیرد و هم سنی را می‌گیرد هم شیعه اهل باطل را می‌گیرد، اگر حکمت بود، حق بود، بگیرید، ولی اگر بخواهید آن را معیار حق و باطل این بحث قرار بدهید، درست نیست.

روایاتی هم که می‌گوید از غیر شیعه، نگیرید آن‌ها هم الغاء خصوصیت می‌شود، غیر شیعه چون در زمان ائمه خیلی مورد ابتلا بوده است تأکید بر آن شده است و الا معارف و چیزهایی که می‌خواهید به خدا نسبت بدهید از یک یهودی بگیرید، مسیحی بگیرید یا الغاء خصوصیت می‌شود یا بالاولویه، هر جایی که در یک فضای مشتبه بخواهید جلو بروید و سخن یک معلم و استاد و خواندن یک کتاب را ملاک بگیرید می‌گوید در این فضا در صورتی که با تدین به حرف او و اعتقاد به حرف او باشد، درست نیست، الغاء خصوصیت هم می‌شود. فقط اختصاص به سنی ندارد و غیر سنی، مشرک، یهودی و مسیحی هم همین‌طور است.

این روایات هم می‌گویند آن جاهایی که حکمت باشد یا مطالب حقی است و شبهه‌ای در آن نیست، گفتیم که از مساق همه روایات خارج است و علی‌القاعده مباح و جایز است و مشکلی ندارد.

دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری و این‌ها می‌گویند طبق آن چیزی که از یونان آمده است دو نوع حکمت داریم؛ حکمت عملی و حکمت نظری. دو احتمال درباره حکمت هست یکی اینکه حکمت فقط معارف دینی و اعتقادی و ما یرتبط به است



که شامل مقدمه و ابزار آن است؛ اعم از اعتقادات و اخلاقیات و اعمال یا چیزهایی که کمکی برای این مسائل باشند یا چیزهایی که در علوم انسانی است که به نحوی ارتباط پیدا بکند.

اما حکمت نظری هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد، حکمت نظری به اصطلاح متداول، یعنی چیزهایی که مثلاً در قواعد فلسفی خیلی با این بحث هم ارتباط ندارد، یا قواعد ریاضی، فیزیک، شیمی را می‌گیرد یا نمی‌گیرد، باید کسی کلمه حکمت را حمل بر اصطلاحی بکند که از یونان آمده است و ما ساختیم و پرداختیم و بگویید که آن است.

حکمتی که در فضای دینی ما بکار می‌رود شامل آن چیزها نمی‌شود، علم هم خیلی شامل آن‌ها نمی‌شود چه برسد مثل مفهوم کلمه حکمت که بار ارزشی زائدی دارد، نظر ما این است.

می‌گویید که علم هر جایی هست یاد بگیرید یعنی همان حکمت یا حق را از هر جا می‌توانید بگیرید کنایه از مبالغه است سند هم ندارد.

نتیجه بحث

این مجموعه روایات است، فقط روایات «خذوا العلم ممن عنده» باقی می‌ماند که تعبیر علم دارد، گفتیم که علم اطلاق ندارد یا منظور علم‌های دینی و معارف و این‌ها است یا اینکه انصراف دارد، ولی اطلاق آن را قبول نداریم.

اگر اطلاقی هم داشته باشد فرض می‌گیریم که می‌گوید همه علم‌ها به هر شکلی از هر جایی می‌توانید بگیرید، این یک عام مطلق می‌شود. این روایات هم می‌گوید حکمت را از منافق و از مشرک و هر جایی بگیرید این هم اخص از آن است منتها مثبتین هستند و تنافی ندارند. روایاتی هم که می‌گوید از غیر نگیرید، مقید به قیودی بود که مقید این روایت می‌شود.

بنابراین روایات «خذواالحکمه و حق» با روایاتی که دو مضمون متفاوت داشت و تعارضی بین آن‌ها نبود، روشن

شد.



بررسی روایات «خذوا العلم ممن عنده» یا «خذ العلم ولو بالسین»

روایات «خذوا العلم ممن عنده» یا «خذ العلم ولو بالسین» روایاتی که تعمیم می‌دهد، در این روایات دو مطلب وجود دارد؛ روایت «خذوا العلم ممن عنده» و روایاتی که تعبیر علم دارد، چه نسبتی با این دو طائفه روایات پیدا می‌کند؟

اولاً: منظور از این‌ها همان علم دینی و معارف دینی است و مفاد آن همان مفاد «خذالحکمه» است، ثانیاً: اگر مطلق هم باشد؛ یک دلیل می‌گوید علم را از هر جا بگیر، هر علمی از هر جا، یک دلیل هم می‌گوید که حکمت را از منافق بگیر، این‌ها با هم مثبتین هستند و تعارضی ندارند. روایاتی که می‌گوید که علم و معارفتان را از سنی نگیرید و به الغاء خصوصیت یا تنقیح مناط یا بالالویه از غیرمسلمان نگیرید. آن‌ها هم که مقید به آنجایی شد که امر مشتبه باشد، همراه با تدین باشد، آن مقید این روایات می‌شود، این روایات می‌گوید علم را از هر جا که می‌خواهید بگیرید، این‌ها می‌گوید جایی که مشتبه است و شما می‌خواهید در قلمرو معارف دینی تدین پیدا بکنید، این را از آن‌ها نگیرید. با این قیود مقید آن می‌شود.

جمع‌بندی

عرض اول ما این است که اطلاق ندارد و معنای علم این نیست. عرض دوم این است که اطلاق دارد، منتها یک‌گوشه آن با آن روایات خارج شده است. اگر علم در اینجا را همان مفاد حکمت و این‌ها بگیریم دو طایفه روایات را معنا کردیم، اما علم را اگر معنای اعم از حکمت بگیریم یعنی هر علمی و هر طوری و هر جایی، نه علم دینی و این‌ها، آن وقت آن مطلق می‌شود و این دو تا اخص هستند که یکی مثبتین است و تنافی ندارد، یکی هم تنافی دارد، مقید آن می‌شود. این نظام جمع این روایات در اینجا می‌شود.

والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار.